بسم الله الرحمن الرحیم درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری 19 اسفند 1392.

در آن بحث یزید کناسی و ابو خالد که عرض می کردم من یک آمار گیری ای کرده ام حالا بعد تکمیلش هم می کنم تکمیل شده اش را بعد عرض می کنم. در اصحاب الصادق و اصحاب الباقر رجال شیخ، یزید نام هایش را که ایشان ذکر کرده است، آنهایی که کنیه برای آنها ذکر کرده است فقط کنیه ابو خالد ذکر کرده است. اما در مورد من در تهذیب الکمال مزی مراجعه کردم یزید نام هایش 119 نفر بودند. از این 119 نفر 59 نفرشان را کنیه برایشان ذکر کرده است و 60 نفرشان را کنیه ذکر نکرده است. از این 59 نفر، 2 نفرشان را اختلافی کنیه ذکر کرده است. مردد بین ابو خالد و غیر ابو خالد، غیر از این دو نفر یازده نفر دیگرشان را کنیه ابو خالد برایش ذکر کرده است به نظرم 8 نفر ابو عبد الله ذکر کرده است و بقیه کنیه هایی که ذکر کرده است تک نفری است. کنیه های عجیب و قریب یعنی عرض کنم 11 و 8 می شود 19، چهل تا کنیه تک فردی منفردات ایشان ذکر کرده است. حالا من می خواستم خصوص کسانی که اصحاب الصادق و اصحاب الباقر علیهم السلام هستند، خصوص آنها را ولی گسترده تر از باب اصحاب الباقر و اصحاب الصادق رجال شیخ را آدم بررسی کند شاید دقیق تر باشد چون ممکن است در زمان های مختلف نحوه تکنی به این اسم مختلف باشد یا در مکان های مختلف، مختلف باشد این است که حالا اگر محور بررسی را آمار گیری را خصوص اصحاب الباقر و اصحاب الصادق که این یزید کناسی و یزید ابو خالد قماط در این طبقه هستند قرار دهیم شاید آمار دقیق تر باشد. این است که این را نرسیدم این نیاز به یک بررسی جامع تری هست که اگر حالا مواردی که کل موارد اصحاب الباقر و اصحاب الصادقی که برای آنها کنیه ذکر کرده است را آدم آمار گیری کند شاید بحث روشن تر باشد. در اینکه به هر حال مشهورترین کنیه مسمّین به یزید ابو خالد است، این تردیدی در آن نیست. اما حالا چقدر این آمار را می توانیم دقیق تر ذکر کنیم آن را یک مقداری بعدا عرض می کنم. خب بگذریم.

برگردیم به اصل بحث ما. بحث ما در مورد این بود که در آیه شریفه قرآن در ایه ارث، کلمه ولد به کار رفته است. یوصیکم الله فی اولادکم للذکر مثل حظ الانثیین یک کلمه اولاد اینجا هست. دو تا هم در مورد سهم پدر و مادر هست که ولد و وجودولد و عدم وجود ولد در نحوه سهم آنها اثر گذار است. دو جا هم در مورد زوج و زوجه هست. 5 بار در این دو آیه کلمه ولد و اولاد به کار رفته است. بحث این بود که آیا این اولاد اولاد مستقیم هست یا اعم از اولاد مستقیم و اولاد با واسطه. ما می گفتیم آن جوری که ما می فهمیم و به نظر ما می رسد، ظاهر اولاد اولاد مستقیم است. یک توضیحی قبلا هم دادم باز تأکید کنم ببینید کلمه ولد خودش به معنای زاده است. ولد یعنی مولود و مولود یعنی زاده شده. این زاده شده اگر حقیقتا یا تقدیرا به یک شخصی اضافه شود، ولد شما. این ولد شما اضافه ولد به یک شخص خاص، بحث ما این است که این اضافه، اطلاقش اقتضا می کند که مراد، مولود مستقیم باشد. مولود با واسطه خلاف اطلاق این اضافه است. و چون خلاف اطلاق هست اگر در جایی با یک قرینه خاصی آن اطلاق را ما مقید کردیم تجوّز نمی شود. اگر ما گفتیم مولود زید چه با واسطه چه بی واسطه، اینجا کاری کردیم که اطلاق که بر مبنای سکوت از ذکر قید است شکل نگیرد. بنابر این مَجاز نیست در این جور موارد. نه اینکه اصل کلمه مولود لغتا به معنای مولود مستقیم است. مستقیم و غیر مستقیم بودن از اطلاق اضافه استفاده می شود. مثل کلمه معلول. ما می گوییم که این شیء معلول شیء دیگری است. معلول اطلاقش اقتضا می کند که معلول مستقیم باشد. این آقا این کار را انجام داد. ظاهرش این است که خودش انجام داد یا با دستور دادن مستقیم انجام داد اما کسی که، انجام داد ظاهرش این است که خودش انجام داد اما اینکه در سلسله علل شیء قرار گرفته است بگوییم انجام داد اینها خلاف اطلاق قضیه است. این چیزی بود که ما سابق عرض می کردیم.

حالا به تناسب این بحث وارد روایات شدیم گفتیم از روایات استفاده حالا می خواستیم ببینیم آیا از روایات بر خلاف این معنایی که ما استظهار می کنیم معنایی استفاده می شود یا خیر. آن چیزی که از روایات استفاده کردیم این است که در اصل ارث بردن اولاد و اولاد اولاد مثل هم نیستند. یعنی نوه دختری و نوه پسری جنسیّت خودشان را ملاحظه ما نمی کنیم. نوه دختری سهم دختر را می برد و نوه پسری سهم پسر را می برد. ولو نوه پسری دختر باشد، سهمش للذّکر مثل حظ الانثیین نیست. یعنی در واقع للذکر مثل حظ الانثیین را نسبت به مادر هایشان باید در نظر گرفت. خب این یک مرحله بحث بود که گفتیم از روایات استفاده می شود. یک مرحله دیگر بحث این است که نوه جانشین پدر و مادر می شود و اطلاقش اقتضا می کرد که هم جانشینش می شود از اصل ارث بردن و هم جانشینش می شود در حاجبیّت و مغیّریّت. بنابر این اینکه سهم پدر و مادر در صورت وجود فرزند و در صورت عدم وجود فرزند مختلف است در اصل سهم داشتن یا نداشتن، و همچنین سهم زوج و زوجه در صورت وجود فرزند سهم ادنی دارند و در صورت عدم وجود فرزند سهم اعلی دارند این اختصاص به ولد مستقیم ندارد و ولد با واسطه را هم شامل می شود. اینجا خب یک سری صحبت هایی هست که حالا این حکمی که از این روایت استفاده کرده است آیا از آن استفاده می شود که کلمه ولد که در چهار جای آیه هست به معنای عام ولد با واسطه یا ولد بی واسطه به کار رفته است یا آن اولادی که یوصیکم الله فی اولادکم للذکر مثل حظ الانثیین مراد از آن اولاد چیست؟ اولاد مستقیم است یا واسطه آن را بعد بحث می کنیم. قبل از آنکه وارد آن بحث شویم مناسب دیدم اصل بحث اینکه ولد شامل ولد ولد هم می شود یا خیر را تکمیل کنیم. ما وارد بحث تفصیلی اش نشده بودیم اینجا مرحوم سید مرتضی مفصّل بحث کرده اند و قائل به این هستند که ولد تعمیم دارد هم ولد ولد را شامل می شود هم ولد مستقیم را حتی آن مطلبی که ما از روایات استفاده می کردیم به آن قائل نیستند ایشان می گویند که نوه ها را خودشان را باید در نظر گرفت نه مادر ها و پدرهایشان و واسطه اتصال آنها به میت را. خودشان را باید ملاحظه کرد. ایشان یک سری استدلالتی را مطرح می کنند ببینیم استدلالات اینها چگونه است. من حالا یک مقداری بعضی از استدلالات ایشان را جا به جا نقل می کنم یک قدری ترتیبش را به آن ترتیبی که ایشان مطرح کرده است مطرح نمی کنم. من در رسائل شریف مرتضی جلد 3 صفحه 264 نقل می کنم. نمی دانم در کتاب های دیگرش به نظرم در ناصریات بود در یک کتاب دیگرش هم بود این بحث. به نظرم در ناصریات این مطلب بود من ناصریات را مراجعه نکردم این بحث دیگری هست که در رسائل شریف مرتضی جلد 3 صفحه 264 این بحثش وارد شده است.

سؤال:

پاسخ: نه بحث مفصلی است بحث مفصل و قابل توجهی است. این بحث بحث اصلی اش بحث ارث است بحث هایی که با عامه و اینها دارد در ضمن یک بحث مفصلی اصلا بحثش خیلی بحث طولانی و مفصلی است در ضمن بحث به این موضوع هم پرداخته است و مفصل آنجا با مرحوم فضل بن شاذان مناظره و بحث کرده است و مطالب مرحوم فضل را آورده است و نقض و ابرام کرده است.

اولین وجهی را که ما نقل می کنیم از ایشان این است که می گوید

لأن الإجماع واقع على تسمية الحسن و الحسين عليهما السلام بأنهما أبناء رسول اللّٰه صلى اللّٰه عليه و آله و أنهما يفضلان بذلك و يمدحان، و لا فضيلة و لا مدح في وصف مجاز مستعار، فثبت أنه حقيقة

بعد یک سری چیزهای دیگری را می آورد بعد هم دوباره شبیه این را دارد که این جمله

سؤال:

پاسخ: اشکالی ندارد أبناء رسول الله را گفتند چون به کار بردن جمع در تثنیه اشکالی ندارد. مشکلی ندارد بحث سر این است که صیغه جمع را در مورد

سؤال:

پاسخ: نه نه انّهما یعنی الحسن و الحسین یفضّلان بذلک و یمدحان

بحث من این است که صیغه جمع را برای مثنی به کار می برند. این یک بحثی است مفصل که جمع را در مورد تثنیه به کار می برند یا خیر به نظر خود مرحوم سید این بحث را دارد که جمع را در تثنیه به کار می برند یا خیر. چون رسائل سید مرتضی خیلی بد چاپ است و اصلا قابل اعتماد نیست چاپش. اشکال ادبی هم ندارد خود کلمه أبناء.

خب بعد یک عبارتی را دارد دوباره که تعبیر هذان ابنا رسول الله ص یعنی الحسن و الحسین انگار کلام حضرت امیر المؤمنین را نقل می کند. داستان جنگ صفین را محمد بن حنفیه، جنگ جمل را نقل می کند که در آن حضرت امیر تعبیر می کنند هذان ابنا رسول الله ص یعنی الحسن و الحسین ایشان می گوید

فأجرى عليهما هذه التسمية مادحا لهم و مفضلا، و المدح لا يكون بالمجاز و الاستعارة

این یک وجه. وجه دومی را که عرض می کنم که این دو تا به خاطر شباهتشان با هم نقل می کنیم و در موردش صحبت می کنیم این است می گوید

و لم تزل العرب في الجاهلية تنسب الولد الى جده، اما في موضع مدح أو ذم،

در موضع مدح یا در موضع ذم شخصی را به جدش نسبت داده می شود. خب بعد ایشان یک سری استدلال های دیگری را مطرح می کند مواردی را ذکر می کند که کلمه ولد یعنی استدلال سومش این موارد هست یک موارد مختلفی را ذکر می کند می گوید که اینجا ولد در معنای عام به کار رفته است بعد ان قلت مطرح می کند که استعمال اعم از حقیقت است. جواب می دهد که نه استعمال اعم از حقیقت نیست و اصل در استعمال حقیقت بودن است. همان مطلب معروف به سید مرتضی که نسبت می دهند اینجا تقریبا صریح هست که همان مطلب معروف را ایشان قائل هست و می گوید که نه استعمال و این غیر از استدلال مدح است. استدلال مدح یک چیز دیگر است. نسبت به این دو مورد بحث مدح می کند می گوید که استعمال مجازی مدح به همراه نمی آورد در استدلالات دیگر بحث مدح نیست استعمالات مختلف را ذکر می کند و می گوید که در این استعمالات کلمه ولد در معنای عام به کار رفته است اصل در استعمال حقیقت بودن است و امثال اینها که خب حالا آن تقریب دیگر را آقایان به آن سبک خب نمی پذیرند. می گویند که استعمال اعم از حقیقت است و ممکن است که استعمال به تجوز باشد ولی یک تقریبی مرحوم آخوند در این جور موارد دارد می گویند که استعمالات مجازی استعمال به تعول و عنایت و امثال اینها باشد و این استعمالات کأنه تعوّل عنایت در آن وجود ندارد و به همین خاطر کشف می شود که استعمال حقیقی است.

سؤآل:

پاسخ: آن را کاری نداریم تعیّنی تعیینی، ایشان می گوید که موضوعش این است حالا تعیّنا تعیینا حالا آن را سنخه اش را نمی خواهد بیان کند که سنخه اش چیست. در اصل بوده است بالأخره الآن می گوید که لفظ ولد در معنای ولد و ولد الولد به کار می رود. خب حالا آن موارد استعمال را ما در موردشان صحبت می کنیم و آیا اصلا اینجا این مدل استعمال جا دارد یا خیر آن را هم در موردش صحبت می کنیم. اما این استدلالی که ایشان فرموده اند بعد حالا ادامه اش هم یک بحث هایی با مرحوم فضل بن شاذان دارد که در ادامه آنها را هم صحبت می کنیم. این استدلال اول و دومی که بر پایه این است که تسمیه و المدح لا یکون بالمجاز و الاستعاره.

سؤال:

پاسخ: نه بحث این است که جایی که می خواهند مدح کنند این واژه را به کار می برند نه اینکه قرینه مجاز است. بحث ایشان این است که این اما فی موضع مدح أو ذم در واقع مکمل همان استدلال است. می گوید که می خواهند مدح کنند ببینید فرض کنید ما می خواهیم یک نفر را مدح کنیم می گوییم که شجاع است ولی وقتی می خواهیم مدح کنیم نمی گوییم که ترسو است. یک واژه ای می خواهیم به کار ببریم که بار مدحی داشته باشد. فی موضع مدح در این جهت است که می گوید که این واژه را در مقام مدح به کار می برد. در مقام مدح که به کار برد پیدا است که تجوّز نیست چون اگر استعمال، استعمال مجازی باشد مدح در نمی آید یعنی ایشان می گوید که استعمال مجازی آن یک تشبیه است و یک استعاره است. اما فی موضع مدح أو ذم

ببینید این در واقع استدلالش شبیه آن استدلال قبلی است. می گوید که اینجا استعمال می شود و با این استعمال طرف را مدح می کند و اگر استعمال حقیقی نبود مدح طرف صورت نمی گرفت. یا استعمال می کند و با این استعمال طرف را ذم می کند و اگر استعمال حقیقی نباشد ذم صورت نمی گرفت.

خب بحث ما این است ببینید آیا نفس اسم ولد مدح است؟ مدح به چیست؟ اینکه اسم من اسم ولد پیغمبر است یا واقعیتش مدح است. آن چیزی که مدح است ارتباط نسبی با پیغمبر است و این اتصال چه اتصال مستقیم باشد چه با واسطه باشد این حاصل می شود. آن چیزی که مدح اصلا مقام مدح اقتضا نمی کند که مجازی نباشد. چون مجاز و حقیقت در مدح بودن نقشی ندارد. حالا کلمه ولد پیغمبر را در موردش به کار ببریم یا نبریم آن که مهم نیست. ولد به اعتبار کاشفیّتش از یک معنای واقعی مدح است نه استعمالی. ببینید بحث این است که یک معنای واقعی وجود دارد آن معنا اتصال به پیغمبر است. اتصال حقیقی و غیر حقیقی دیگر ندارد خارجا. اتصال حقیقی است دیگر. نوه اتصال حقیقی با پدربزرگ دارد. توجه فرمایید خصوصیات یک نفر به فرزندانش به نوه هایش منتقل می شود. یعنی یک کسی می گویند ولد العالم نصف العالم این جور تعبیر هایی که می کنند به این اعتبار است که در واقع همان ویژگی هایی که پیغمبر دارد کأنه یک نوع خصوصیّاتی در نفس نفیس رسول الله ص است که این خصوصیات انتقال به فرزندان می کند. این مدحی که اینجا هست این است می گوید اینها لحمه، تعبیر لحمه در بعضی از روایات می کند. بضعهً، بضعه یعنی پاره تن. کأنه ادامه وجود پیغمبر هستند. این بحث بحث این نیست که ابن بودن لفظ ابن یا لفظ ولد در موردش اطلاق می شود یا خیر. یا مثلا جایی که شما می گویید تو فرزند مثلا یک کسی اجدادش یزید بن معاویه باشد. می گوییم تو یزید زاده هستی. یزید زاده هستی یعنی آن پلیدی و خباثت یزید به تو هم انتقال کرده است. انتقال فقط به فرزند مستقیم که نیست. به فرزند فرزند هم هست به چیزها هم هست

این اصلا به دختر و پسر ارتباطی ندارد. اتفاقا اینها آن بحث فرزند دختر و پسر هم ناشی از یک ذهنیت هست. اصلا به لفظ کاری ندارد. اصلا آن بحثی که آنجا وجود دارد یک بحث واقعی است که آیا ارتباطی که بین پدر و نوه دختری است همان ارتباطی هست که بین پدر و نوه پسری است یا ارتباط دیگر است؟ آن بحث بحث استعمال نیست. بحث لغت نیست که واژه لغت به کار می رود یا خیر. بحث این است که آنها می خواستند بگویند که دختر تنها یک وعاع است. آن چیزی که خصوصیات را منتقل می کند و شخصیت شخص را شکل می دهد پدر است.

سؤال:

پاسخ: من دارم به اینها اشکال می کنم که این اصلا بحث تسمیه نیست. بحث آنها هم بحث تسمیه نیست. بحث این است که ببینید و انما المرأه وعاع. این در روایات ما هم در بعضی از جاها هست که بعضی ها میگویند که فرزند دختری، نوه دختری این ها ارتباطی با پدر بزرگ ندارد. پدر بزرگ امی اش. چون این مادر فقط یک ظرفی هست که نطفه پدر را منتقل می کند. یک وعاع است. به آن ربطی ندارد. این ذهنیت وجود دارد که بحث اصلا بحثی هم که در مورد این است که ما فرزندان پیغمبر هستیم می خواهند بگویند که فرزند دختر هم همان ویژگی های فرزند پسر را دارد. این جور نیست که انما المرأه وعاع.

سؤآل:

پاسخ: نام اصلا اینجا دخالت ندارد. بحث نام نیست اصلا در این بحث ها.

سؤال:

پاسخ: اصلا استدلال من این نیست. استدلال من این است که تبادل لفظ ولد به ولد مستقیم است. سید مرتضی می گوید که در معنای عام است. شاهد می آورد می گوید که ببینید گاهی اوقات یک بحث بحث سید مرتضی این است که اصلا چون استعمال شده است ولد در ولد با واسطه، استعمال دلیل حقیقیت است. آن یک بحث دیگر است که در موردش صحبت می کنیم. من به استدلال اول کاری ندارم. استدلال اول این است که مدح چون صورت گرفته است و مدح نشانه استعمال حقیقی است. ما عرض می کنیم که مدح به استعمال کاری ندارد. حقیقی باشد یا مجاز باشد. فرض کنید حقیقتا هم کلمه ولد پیغمبر را به یک نفر بگویند. حقیقتا ولد پیغمبر مگر مدح است؟ مدح به اعتبار واقعیتی است که این لفظ از او حکایت می کند و آن واقعیت در آن مستقیم بودن و با واسطه بودن فرقی ندارد. آن واقعیت و نوه پسری و نوه دختری فرق ندارد. آن جوز چیزها و آن بحث هایی هم که در مورد ائمه بوده است و ائمه اصرار داشته اند که پیغمبر را به عنوان پدر خود معرفی کنند نه بحث لفظ است که اسم پدر را آیا در مورد من اطلاق می کنید یا خیر. لا مشاهه فی الاصطلاح. در اسم گذاری که مهم نیست. واقعیت پدریت یعنی اینکه من لحمه من لحمه رسول الله. بحث سر این است در واقع می خواهد بگوید که همان شخصیت پیغمبر انتقال یافته است. این بحث ها به اینجاها ناشی می شود و آن بحثی هم که در مورد نوه پسری و نوه دختری و اینها هست یک بحث واقعی است نه بحث لفظی. بحث این است که آیا شخصیت شخص و هویت شخص از طریق پسر فقط منتقل می شود یا از طریق دختر هم منتقل می شود؟ و آن ذهنیتی که نمی دانم آن روایت را پیدا کنید یک روایت جالبی است انما المرأه الوعاع

سؤال:

پاسخ: نه اینها می گویند که چون وعاع هست فقط یک ظرف است و همه کاره پدره است. بنابر این به نوه دختری نمی شود گفت. لازمه اش این است که

شاگرد: وَ رَوَى ثَعْلَبَةُ بْنُ مَيْمُونٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ هِلَالٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ يَتَزَوَّجُ الْوَلَدَ الزِّنَى فَقَالَ لَا بَأْسَ إِنَّمَا يُكْرَهُ مَخَافَةَ الْعَارِ وَ إِنَّمَا الْوَلَدُ لِلصُّلْبِ وَ إِنَّمَا الْمَرْأَةُ وِعَاءٌ-

استاد: آهان این نه. غیر از این به نظرم یک جای دیگر در مورد چیز هست آن که یک بحث دیگر است آن بحث حالا من دیده ام یک روایت دیگر هم هست شاید هم به این تعبیر انما المرأه وعاء نباشد و با یک تعبیر دیگر باشد

سؤال:

پاسخ: خب به یک معنا بله همین جور است. آنها هست نه ببینید بحث این است که نفس سیادت و سید بودن خودش یک امتیاز و یک شرافت است. حالا کسی نسبت به نعمتی که دارد این نعمت را پاس نمی دارد نعمت خدا که به او داده شده است انجام نمی دهد و کفران نعمت نمی کند آن یک مرحله بعدی است که به هر حال می گوید من کل احد حسن و منک احسن لمکانک منّا، آن شخصی است از موالی ائمه که می گوید که چون تو مولای ما هستی و عضو پیوندی ما هستی خوبی هایت دو برابر است و بدی هایت هم دو برابر است. این مطلب در مورد چیزش هم هست.

سؤآل:

پاسخ: نه انتقال شخصیتی است لحمه این انتقال شخصیتی معنایش جنبه اقتضائی دارد. ممکن است شخصی با وجود یک همچین چیزی که هست به اصطلاح یک شعری حسن غزنوی دارد حسن غزونی شاعری است یک شعری گفته است در مدح ابو بکر و عمر و چیست سید حسن غزنوی. ثنائی چیزش کرده است حجوش کرده است. می گوید شکر خدا حسن غزنوی نی ام. ننگ مادر و چی چی پدر هست خلاصه الآن یادم رفته چیزش را. خلاصه می گوید شکر خدا که حسن غزنوی نی ام نه خلاصه آبروی پدر و مادرم را ننگ مادر نیستم که کسی که خلاصه سید اولاد پیغمبر هست مدح اعداء پیغمبر را کرده است و امثال اینها خب این خودش یک بالاترین مصیبت هست که یک کسی سید باشد ولی به دشمنان اهل بیت وابسته باشد و آنها را بخواهد مدح کند. پس بنابر این این بحث اصلا به آن بحث هایی که آنها ربطی ندارد بله این در چارچوب اینکه استعمالی صورت گرفته است و این استعمال آیا دلیل بر حقیقت بودن هست یا نیست آن را مثل سایر استدلالاتشان مطرح کنیم که اینجا ابن را در معنای اعم به کار برده است و استعمال دلیل بر حقیقت بودن است. این استدلال خاص به کار نبرید بحث مدح و امثال اینها. آن تنسب الولد الی جده این استدلال ناتمام است. اما اصل

سؤال:

پاسخ: ما می خواهیم بگوییم که مدح به حقیقت هم نیست. مدح نه به حقیقت است و نه به مجاز. مدح به واقعیّت خارجی است و در این واقعیّت خارجی بحث اتّصال به پیغمبر هست. یا اتصال به یک شخص خاص است. و این استدلال در آن مستقیم و غیر مستقیم ندارد.

سؤال:

پاسخ: نه این تکه ولد بودن آن نکته ای که می خواهد بیان کند نه ولد در مقابل نوه. این اصلا ولد در مقابل نوه نیست. این را توجه کنید بحث زاده بودن است. مفهوم لغوی ولد یعنی پیغمبر منشأ ایجاد ما شده است. این نکته ریشه داشتن در آن چیز. این کلمه ولد بیش از همه این مفهوم را می تواند القا کند. اما بحث اصل استعمالی که علامت حقیقت است یا نیست خب ما یک موقعی ممکن است بگوییم که یک تقریب این تقریب هست که استعمال علامت حقیقت هست. خب آن مبنا که مبنای ناتمامی است با آن اصلاحیه ای که دانشمندان متأخر در مورد آن کرده اند که استعمال بلا تعولٍ دلیل حقیقت است. ببینید تعوّل یا عنایت. ببینید من یک توضیحی می خواهم در مورد این تعوّل و عنایت اینجا بدهم. تعوّل و عنایت را یک موقعی ما اینگونه می خواهیم بگوییم که در واقع معنای عنایت را اینگونه ممکن است تفسیر کنیم که در استعمالات مجازی بین مفهوم بدوی از کلمه با مفهومی که لفظ در او استعمال می شود، یک نوع کأنه تناقض بدوی وجود دارد. و اصلا شکل گیری مجاز بر پایه دو تا دلالت ذاتا متناقض شکل می گیرد. ببینید ما می گوییم رأیت اسدا یرمی. اسد معنای اولی اش ظهور بدوی اش در حیوان شجاع است. یرمی یعنی تیر انداختن. یعنی تیر اندازی کردن. از یک طرف شیر یک ظهور دارد یرمی هم مثلا نصوصیت دارد در فرض کنید تیر اندازی. این دو تا واژه ای که با هم دیگر دو تا ظهور متضاد وجود دارد. این دو ظهور با هم دیگر کسر و انکسار می کنند نتیجه این می شود که از اسد رجل شجاع اراده شده است. عنایت را ممکن است اینگونه اراده کنیم که در مقام تجوّز ظهورین متنافیین بدوا وجود دارد. ظهور لفظ و ظهور قرینه و ظهور قرینه بر ظهور لفظ می چربد. بنابر این ما اگر بخواهیم ببینیم که آیا معنا معنای حقیقی است یا معنای مجازی است باید ببینیم آیا بین اینها یک تحافظ بدوی احساس می کنیم؟ یک تناقض صدر و ذیلی احساس می کنیم یا خیر؟ این اصل البته یک جور دیگری ان بحث عنایت و تعوّل و اینها را می شود معنا کرد من حالا آن معنا ها را نمی خاهم آن بحث عنایت و اینها حالا بماند. یک جور عنایت را اینگونه معنا کنیم که عنایت در جایی هست که بین یعنی در موارد تجوّز ظهورین یعنی مقتضی ظهور متنافی وجود دارد. دو شیئی که هر کدام ظهوری را می طلبند و این ظهور ها با هم دیگر کسر و انکسار می کنند. اتفاقا زیبایی مجاز به خاطر همین است. یعنی کلماتی به کار می برد که ذهن مخاطب را درگیر می کند به اینکه دو تا به اصطلاح ضدّین در سایر مواردی که گاهی اوقات می گوید که یک شعری چیز دارد مرحوم صاحب معالم دارد می گوید فؤادی ... و قلبی قاطن عرض العراقی. می گوید که دل من با ناقه ها دارد می رود و جسمی قاطن، جسم من اینجا هست ولی دل من دارد می رود. من عجب زمان حیات شخص.... یک نوع تضاد ابتدایی ببینید یک انسانی هست زنده است ولی تکه ای از او رفته است و تکه ای از او مانده است. یک مقداری زیبایی های کلام بر مبنای یک نوع تناقض های بدوی است. تصویر های متضاد هست که این تصویر های متضاد در فعل و انفعالاتی که با هم انجام می دهند یک زیبایی را به کلام می دهند و باعث می شوند که کلام را زیبا کنند. این می خواهد بگوید که معنای حقیقی در آن این جور تضاد ها وجود ندارد. ولی معنای مجازی در آن این تضاد ها وجود دارد. خب این جور تحلیل کنیم و ما در اینجا بالوجدان وقتی می گوییم هذان ابنان، هیچگونه تضادی احساس نمی کنیم. هیچگونه تضاد و تنافی ای در قلبمان احساس نمی کنیم و این کاشف این است که این کأنه معنای حقیقی است. این تقریب پاسخش همان مطلبی هست که در آغاز بحث گفتم که استفاده مباشر بودن اینکه حتما باید ولد مستقیم باشد، از اطلاق است نه از مدلول لفظی. اگر استفاده از اطلاق باشد قرینه ای که بیاوریم که اطلاق را نگذارد شکل گیرد از اول جنبه دافعیت دارد نه رافعیت. این است که ما بالوجدان احساس می کنیم که ما اگر بگوییم که مثلا این شیء معلول با واسطه او است. هیچگونه تنافی صدر و ذیل احساس نمی کنیم. معلول با واسطه این جور نیست که از کلمه معلول یک معنایی استفاده کنیم و با واسطه را کأنه تضاد بفهمیم ظهور این یکی را بر دیگری ترجیح دهیم. علتش این است که معلول فلان، به تنهایی دالّ بر مستقیم بودن نیست. سکوت از ذکر با واسطه آن معنا را می رساند. پس اگر تصریح به با واسطه نمی کنیم از اول هم آن ظهور شکل نمی گیرد. جنبه دافعیّـت دارد نه جنبه رافعیّت و خود همین که اینجا گاهی اوقات خلط می شود من تأکید می می خواهم بکنم بر این تحلیل برای اینکه بالوجدان آدم اینجاها احساس می کند که بنی آدم اعضای یکدیگرند که در آفرینش ز یک گوهرند. فرزندان آدم هیچگونه احساس یک نوع تضاد ولو تضاد بدوی هم نمی کند. علتش چیست؟ علتش این است که از اول واژه بنی ادم در آن فضایی که اشاره به واژه انسانی دارد مانع شکل گیری دلالت اطلاقی می شود. دلالت اطلاقی با دلالت وضعی فرق دارد. لفظی که بیاوریم که دلالت اطلاقی شکل نگیرد، این باعث می شود اصلا مقتضی را موضوعش را از بین ببرد. از باب شبیه می دانید در بحث اصول دو تا باب داریم. یک باب یک باب تزاحم داریم و یک باب باب ورود داریم. تزاحم جایی است که دو تا شیء هر دو مقتضی دارند اینها درگیر می شوند این مقتضیات با هم دیگر درگیر می شوند و مقتضی اقوی مقتضی اضعف را از بین می برد. ولی ورود جایی است که یکی نمی گذارد که آن موضوع پیدا کند. در باب ظهور هم یک تزاحم ظهوری داریم و یک ورود ظهوری داریم. این در بعضی از کلمات شهید صدر هم هست که این بحث تزاحم و ورود فقط به احکام شرعیه نیست در مرحله اثبات هم وجود دارد. در مرحله اثبات در بحث مجاز بین دلالت وضعیه ذوا القرینه یعنی آن لفظ اصلی و دلالت قرینه تزاحم وجود دارد در عالم ظهورات. اینها هر کدام یک اقتضائی دراند که این اقتضائات با هم درگیر می شوند و اقتضاء فعلی بر اساس اقوی المقتضیین است. این یک جور است ولی جایی که از سنخ دلالت اطلاقی باشد. دلالت اطلاقی ورود در مقام ظهور را ایجاد می کند و ورود در مقام ظهور اصلا هیچگونه آدم تنافی و درگیری ای احساس نمی کند و اینها باید از هم دیگر تفکیک شود که ما چه ادعا داریم. اگر کسی ادعا می کند که کلمه ابن وضعا وضع شده است در ابن مستقیم، استدلال سید مرتضی با آن تکمیلی که از کلام متأخرین در موردش ذکر کردیم کاملا استدلال خوبی است. که واقعا وجدانا آدم بنی آدم اعضای یکدیگرند را امثال اینها را که می شنود هیچگونه در موردشان چیزی احساس نمی کند یک نوع

چون اطلاقی است یعنی ما احساس تجوز نمی کنیم. ولی لازمه نفی تجوّز اثبات مدعای سید مرتضی نیست. این را اجازه دهید فردا این بحث را تکمیل کنم

سؤال:

پاسخ: بحث اطلاق مقامی هستند اینها همه همین است بحث اطلاق مقامی دلیل واحد. این را اجازه دهید فردا تصورش را یک مقداری روشن تر کنم. این عبارت سید مرتضی را ملاحظه فرمایید بحث های دیگری هم دارد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد